

زهرآفرینش خاکی
کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی
afarin32@gmail.com

ساختار اداری محاکم قضایی در عصر ایلخانان بر مبنای دستور الکاتب فی تعیین المراتب اثر هندوشاه نخجوانی

چکیده

دستور الکاتب فی تعیین المراتب تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی یکی از آثار منحصر بفرد نامه نگاری و آداب کتابت در قرن هشتم ه می باشد. این کتاب الگویی برای کاتبان اداری عصر ایلخانان بود. در میان نمونه نامه های اداری، بخشی از نامه ها مربوط به دیوان قضا، شرح وظایف قضات، وکلا و سایر کارکنان دیوان می شود. ترسیم ساختار دیوان قضا با کمک این احکام و نامه ها و تطبیق آن با دیگر منابع این عصر، هدف اصلی این پژوهش می باشد.

کلید واژه ها: دوره ایلخانان، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، نخجوانی، دیوان قضا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شیوه زندگی کوچ نشینی قبایل مغولی، نداشتن تجربه عملی و اصولی در زمینه سیاسی و دیوانی، بر نظام قضایی کهن ایران تأثیری مخرب داشت. درمدت سلطه مغول در سراسر ایران، قانون یاسای که براساس حقوق عرفی مغول و فرامین چنگیز خان تنظیم و مدون شده بود بر نظام حقوقی ایران که برپایه احکام اسلامی طراحی شده بود تحمیل شد. به این ترتیب می‌توان این دوره را مبدا تحولات حقوقی عمده در ایران دانست که به دنبال آن سیستم حقوقی ایران اسلامی، که بر اساس اجرای احکام شریعت طراحی شده بود، دستخوش تغییرات بنیادین گردید که در آن نه دیوانی وجود داشت و نه قاضی القضاة و وکیل و کارمندی. خان در راس نظام قضایی قرار گرفت و کار رسیدگی به دعاوی مردم بدست امرای مغول افتاد.

از اواسط دوره ایلخانی به بعد نظام قضایی مجدداً ترمیم و محاکم شرعی با ریاست علما تشکیل شد و قاضی القضاة در راس دیوان قضا جای گرفت. برای آگاهی از ساختار نظام حقوقی عصر ایلخانان منابع تاریخی چندان کمکی نمی‌تواند بکند، اما منشآت این دوره مرجع بسیار مهم برای بررسی امور اداری و دیوانی می‌باشند.

دستورالکاتب فی تعیین المراتب تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی یکی از آثار قابل اعتنا در علم انشاء می‌باشد. این کتاب الگویی بی‌نظیر برای کاتبان اداری عصر ایلخانان بود. از آنجا که سلسله مراتب، مناصب، شرح وظایف و انتظارات شغلی در هر یک از این نامه‌ها رعایت شده و احکام بر قاعده و اصول سامان دهی شده می‌توان نظام دیوانسالاری ایران را از زوایای گوناگون باز سازی کرد. در مقاله حاضر تلاش شده با بهره گیری از نامه‌ها و احکام تنفیذ قضایی موجود در کتاب، ساختار دیوان قضا، شرح وظایف قضاة، وکلا و سایر کارکنان را ترسیم نماییم.

وضعیت قضاوت در دوره ایلخانان

نابسامانی در امر قضاوت تا قبل از اصلاحات غازی معلول عوامل گوناگون بوده است از جمله، حضور افراد فرصت طلب و سودجو و غیر متخصص در مسند قضا.^۱ انتصاب مناصب قضایی از طریق رشوه به درباریان و یا خدمت به امرای مغول، کناره گیری علمای بزرگ از مسند قضاوت، تغییر در وضعیت زندگی و معیشت لشکریان مغولی از نظامی‌گری به زمین داری و اختلافات ملکی با

صاحبان اصلی زمین، صدور اسناد جعلی، رشوه خواری قضات، گواهان مزور و شهود جعلی.^۲

اهتمام غازان به اصلاحات در زمینه قضایی تحولاتی در عرصه حقوقی را پدید آورد که برخی از این اصلاحات تا پایان این دوره نیز ادامه یافت.^۳ ایلخانان توجه به اجرای احکام شریعت را در سرلوحه شرح وظایف دیوان قضا قرار دادند و قضات ملزم به رعایت کامل قوانین بر اساس شرع در حوزه فرمانروایی مغول شدند زیرا دریافتند که شریعت مایه استحکام قدرت سیاسی آنها است^۴ و مبنای سلطنت بی دعایم شرع مستقیم استحکام نیابد.

قوت دین زملک شاه بود ملک بی دین حق تباہ بود^۵

با وجود این در اواخر دوره ایلخانی دیوان بواسطه وضعیت بد سیاسی، قدرت یابی امراء و وزراء و تصرف و ضبط املاک توسط امیران مغولی، اختلاف میان وزراء هرج و مرج دستگاه قضایی کشور را فرا گرفت نخجوانی در شرح این وضعیت چنین می نویسد:

«به استماع رسیده برخی از ملازمان محاکم شریعت به اتفاق برخی از اعیان مملکت حجت‌های مزور می نویسند که فلان متمول از تاریخ بیست یا سی سال یا کمتر یا بیشتر چندین هزار دینار بفلان شخص می باید داد و از حجت‌های کهنه که دردکان های عطاران است شقه گواهی شهود باز می شکافند و به آخر حجت مزور الحاق می کنند و آن شخص متمول را به حکام و متغلبان تهدید و تخویف می دهند تا مجموع مال حجت بتزویر می ستانند و دیناری چند از آن متمول مظلوم می گیرند و آن مزوران ظالم بر یکدیگر قسمت می کنند و جهت املاک نیز حجت‌های قدیم و گواهان قدیم می نویسند و چند مرد پیر را که ایشان نیز از مزوران قدیم می باشند به محاکم قضا می برند و گواهی می دهند. و قاضی را بالضروره بصحت آن دین و حقیقت آن ملک حکم می باید کرد و اموال و املاک مستحقان منقص می شود».^۶

دیوان قضا

وظیفه رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع و قضایای عمومی مردم و نظارت بر حسن اجرای قوانین و کشف جرم و همچنین نظارت بر موقوفات و نگهداری از بیت المال به عهده دیوان قضا بود، که خود دارای ارکان و تشکیلات خاصی بود.

محاكم این دروه را می توان به دو بخش الف- محاكم عمومی یا محاكم شرع ب-محاكم اختصاصی تقسیم کرد.

تشکیلات اداری محاكم عمومی

محاكم شرعی یا محاكم عمومی، عالی ترین مرجع قضایی کشور و مرجع تمام امور حقوقی، ملکی و قضایی بودند. در این دادگاهها اختلافات ودعاوی تمام رعایای ممالک محروسه از مغول، ترک، تازیک مطرح می شد و قضات موظف بودند براساس احکام شرعی به رفع منازعات و دفع مخاصمات میان مردم بپردازند.

1-قضات

مهمترین منصب در دیوان قضایی بود که از بین افراد آگاه به علم قضا انتخاب می شدند. قضات به منظور رسیدگی بهتر به دعاوی و امورات مردم، در تمامی حوزه فرمانروایی مغولان اعم از شهرها، ولایات و دهات، قضاتی از طرف دیوان انتخاب شده بود تا کار دادرسی در هر محل انجام گیرد.

الف- قاضی القضاة ممالک:

در رأس دیوان قضا، قاضی القضاة ممالک قرار داشت که اجل مناصب مذهبی بود. این منصب غالباً در اختیار عالمان دینی قرار می گرفت و مستقیماً از سوی ایلخان به این سمت انتخاب می شدند. قاضی القضاة علاوه بر منصب خویش حکومت اوقاف را نیز برعهده داشت. شرح وظایف قاضی القضاة، بر اساس حکم تنفیذ وی به شرح زیر بود:

- استماع مرافعات و مخاصمات

- تعیین نواب و کتاب و مورخان دارالقضا

- نظارت بر موقوفات خاص و عام

- تقسیم موارث و تَرَکات

- محافظت از بیت المال و اموال ایتام، و غایبان و سفها و ضاله

- عزل و نصب مباشران و متولیان مناصب دینی.^۷

بر طبق دستور ایلخان، امرای الوس و وزراء و امرای تومانات و حکام، سادات، قضا، متصرفان، نظار، .. تا عموم مردم می‌بایست دست قاضی را در تصرف و تدبیر امور دینی و مهمات شرعی مطلق شناسند. و در امور قضا دخالت نکنند و از مخالفت با وی احتراز و اجتناب ورزند.^۸

ب- نایب قاضی القضاة ممالک:

اشتغال رئیس دیوان، به ملازمت و بندگی ایلخان، سبب می‌شد که وی فرصت کافی برای رسیدگی به امور و مهمات دینی کلیه بلاد و بقاع را نداشته باشد. از این رو به منظور جلوگیری از اختلال در امور، نایبی را از سوی خود، انتخاب و طی حکمی که از دیوان قضا صادر می‌شد با واگذاری کلیه اختیارات، وی به عنوان جانشین خود معرفی و اداره بخشی از حوزه اداری را در اختیار وی قرار می‌داد.

نایب، همچنین کلیه اختیارات و وظایف قاضی ممالک در امور دینی و وقفی تمام ممالک محروسه از قبیل حق استفاده از نشان و توقیع و عزل و نصب مباشران دینی را برعهده داشت.^۹

ج- قضات ایالات:

وظیفه رسیدگی به امور شرعی و حقوقی و حل اختلافات میان مردم شهرها را به عهده قضات ایالات و شهرها بود. عزل و نصب این قضات زیر نظر دیوان مرکزی قرار داشت. گاهی در عزل و نصب این قضات امرای بزرگ نیز اعمال قدرت کرده و با توجه به اختیاراتشان قضات را عزل می‌کردند. اما ظاهراً این کار بدون مشورت با بزرگان، اعیان و قضات ایالات صورت نمی‌گرفت. در صورتی که نماینده پیشنهادی امیر مورد تایید بزرگان و قضات دیگر قرار نمی‌گرفت و در اجماع اکابر ولایت، اعضای جلسه نیز به یک رأی مشترک نمی‌رسیدند، دو کاندید توأمان به امور قضا منصوب می‌شدند. اما از میان این دو نفر، یک نفر مقدم تر بود، و رأی نهایی را، قاضی القضاة مورد نظر امیر صادر می‌کرد.^{۱۰}

د- قاضی معسکر:

طرز زندگی طوایف صحرا نشینان سلجوقی، سبب تشکیل شیوه تازه‌ای از قضاوت با عنوان قاضی لشکر شد که مامور رسیدگی به امورات سربازان و طوایف ترکمن بود. وظیفه این قاضی تا

دوره تسلط مغول برقرار بود^{۱۱}، اما درعهد ایلخانان محاکم یارغو جایگزین این مناصب شدند و وظایف آنها را یارغوچیان عهده دار شدند. با این حال، این منصب از بین نرفت^{۱۲} اما در وظایف محوله به این منصب تغییراتی ایجاد شد. و این گروه از قضات از سوی قاضی ولایات، مأمور رسیدگی به دعاوی طوایف و رعایای دهات شدند. سندی که لمبتون در مورد دعاوی ملکی، بین خواجه غیاث الدین محمد و یکی از رعایای کهن هرزن آذربایجان آورده است، از قاضی معسکری به اسم شهاب علی نام برده است که مأمور بررسی دعوی وحل آن می‌شود.^{۱۳}

ه- قضات ولایات تابعه

قضات توابع و ولایات کوچک تر از سوی قاضی القضاة ولایات مرکزی انتخاب می‌شدند و به عنوان نماینده قاضی القضاة مرکز و با تعهد به عدول نکردن از راه شریعت و راستی به ولایت کوچک تر اعزام می‌شدند. این قضات تحت نظارت قاضی القضاة وظایف خود را انجام می‌دادند.^{۱۴} قضات ایالات در برابر افرادی که به عنوان قاضی به مناطق اطراف می‌فرستاد، مسئول بودند به همین دلیل موظف بودند که ماهی یک بار، امور قضایی ولایات کوچکتر را بازرسی کرده، تا از صحت و درستی کار قضاوت آنان اطمینان حاصل کند. این افراد حق رسیدگی به دعاوی و اختلافات را نداشتند و وظایف آنها محدود به نوشتن قبالات و ارسال ماهانه تمامی قبالات مکتوب شده به مرکز بود^{۱۵}. قضات ولایات کاملاً مورد حمایت دیوان بودند و کلیه خواص و عوام ولایات، موظف بودند که به حکم وی احترام بگذارند و از آن عدول نکنند.^{۱۶}

و- قاضی دهات:

حل مسائل حقوقی رعایای دهات و قبایل و عشایر، توسط نمایندگان قاضی ولایات بود. این قضات نیز همانند قضات ولایات کوچک اختیارات چندانی نداشتند. خطبه خواندن، نوشتن اسناد قروض و صداق نامه‌ها و رفع دعاوی ساده، از جمله وظایف آن‌ها بود. رسیدگی به مسائل و دعاوی بزرگ، نوشتن سجلات املاک و صادر کردن حکم، از اختیار وی خارج بود و برای حل و فصل هر کدام از این موارد، آن‌ها مرجوعین را به محاکم شهرها ارجاع می‌دادند تا در آنجا قضایای آنان بررسی شود.^{۱۷}

ز- حکم الممالک

برخی از قضایا و مشکلات میان حاکم و رعایا تنها براساس قوانین شرعی و عرفی حل نمی شد، زیرا بسیاری از مردم بواسطه احکام جازم و محکم قوانین شرعی و یارغو از شرکت و حضور در این محکمه‌ها خود داری می کردند. این گروه از مردم ترجیح می دادند مسائل خود را در حضور یک حکم مطرح کنند و با توجه به اعتمادی که به داوری وی داشتند مشکلشان را حل کنند.

حکم الممالک تلاش می کرد با استناد به قوانین شرع و عرف میان شاکیان داوری و رضایت طرفین را جلب و مشکل آنان را فیصله بخشد. حقوق وی مرسوم بود که ازال و متوجهات دیوانی به وی پرداخت می شد و علاوه بر این حقوق ثابت، هریک از طرفین دعوی نیز ملزم به پرداخت مبلغی به وی بودند.^{۱۸}

2- نواب قاضی:

نواب، افراد آگاه به مسایل حقوقی و قضایی بودند که توسط قضات و به عنوان دستیار انتخاب می شدند. این کارمندان به نمایندگی از طرف قاضی، اموال غایبان را مهر و موم می کرد و در اختیار معتمدان قضا قرار می داد.^{۱۹}

3- امین دار القضا:

نگهداری اموال مهر و موم شده ایتم، غایبان و سفها برعهده امین دارالقضا بود.^{۲۰} وی این اختیار را داشت که این اموال را به عنوان قرض، به متقاضیان دریافت وام، واگذار نماید. وی می بایست بر نحوه وصول و پرداخت آن کاملاً نظارت کند تا اموال امانی از بین نرود.

حقوق وی از سوی دیوان قضای ولایت، بر طبق مرسوم بود که از قبل به عنوان «امانة الحکم» تعیین شده بود، پرداخت می شد.^{۲۱}

4- امین الحکم:

حفاظت و نگه داری مکتوبات و سجلات و اسناد املاکی که ملکیت قانونی آنها ثابت نشده و قضایای آن حل نشده بود، بر عهده امین الحکم دیوان بود. این مکتوبات توسط قضات، به رسم

ودیعه، نزد امین‌الحکم سپرده می‌شد تا وقتی که مشکل حقوقی املاک حل شود و این اسناد به صاحبان شان برگردانده می‌شد.^{۲۲}

5- مورخ حجج و قبالات:

این کارمندان، با نظر قاضی و از میان افراد معتمد و متدین انتخاب می‌شدند.^{۲۳} آنان وظیفه داشتند که تمام اسناد، قبالات، دیون، معاملات، مناقحات و سایر قضایای ولایات را به طور روزانه در دفاتر مجزا نوشته و تاریخ بزنند. این کارکنان موظف بودند بر روی جلد هر دفتر نام ولایت و اسامی شهرهای آن ولایت ثبت کنند، تا هر زمان به آن‌ها احتیاج پیدا شد، به راحتی قابل دسترسی و بازبینی باشند.^{۲۴} این کار تا حدودی مشکل خرید و فروش املاک را حل می‌کرد، زیرا اگر کسی ملکی را می‌فروخت و یا به رهن می‌گذاشت، توسط مورخ در دفاتر آن ناحیه ثبت می‌شد و از فروش یا رهن مجدد املاک به خریداران دیگر جلوگیری می‌شد.^{۲۵}

6- کتابت دارالقضا:

پس از آن که از دوره غازان، ثبت و ضبط مدارک و اسناد، حکم ضرورت پیدا کرد. وظیفه کاتبین ثبت اسناد و مدارک مطالبات دیون، خرید و فروش املاک، قبالات معاملات در دفاتر جداگانه، به طور روزانه بود.^{۲۶} کار آنان تقریباً شبیه مورخان دارالقضا بود، با این تفاوت که کاتبان وظیفه ثبت محتوای سند را نیز بر عهده داشتند و در ازای این کار با توجه به ارزش سند، مبلغ معین و مشخصی از متقاضیان ثبت سند به عنوان حق‌التحریر أخذ می‌کردند.^{۲۷}

7- وکلاء:

گزینش وکلایی که از رشوه و تزویر دوری کنند، از وظایف قضات بود.^{۲۸} این وکلا در دارالقضا حضور داشتند و وکالت طرفین دعوی و اثبات حقانیت شاکیان را برعهده داشتند. وکلاء توسط طرفین دعوی تعیین می‌شدند^{۲۹} و هر وکیل، موظف بود تنها وکالت یک طرف دعوی را برعهده گیرد، اگر وکیلی از دوطرف دعوی حق‌الوکاله می‌گرفت، برطبق قانون می‌بایست « او را تعزیر و ریش او بتراشند و از وکالت معزول کنند. »^{۳۰}

8- گواهان عدل:

با توسعه دادگستری، افرادی به نام گواهان عدل، به دیوان قضا راه پیدا کردند که در هنگام انجام معاملات خرید و فروش، و در مواردی که فروشنده، سند جنس مورد معامله را در دست نداشت، این گواهان در دادگاه حاضر می‌شدند و با شهادت به نفع مدعی، ملکیت او را اثبات می‌کردند. گواهان در مجلس قضا، گواهی می‌دادند که ملک از آن فروشنده است و تحت تصرف او، و هیچ کس دیگر تا به حال در مورد این ملک ادعایی نکرده و آنان دعوی شرعی در این مورد نشنیده‌اند. پس از شهادت گواهان، گواهی نامه‌ای در این باب نوشته، به قاضی می‌دادند و قاضی آن را مسجل می‌گرداند.^{۳۱}

در حکم تفویض قضا که در تحفه جلالیه آمده به قضات تأکید شده که نسبت به شهادت شهود دقت لازم را داشته باشند تا با شهادت نادرست، حق، باطل و باطل حق نکنند.^{۳۲} گواهان در برابر شهادت و گواهی خویش مسئول بودند و گواهان متخلف به سختی مجازات می‌شدند. خواجه رشیدالدین می‌نویسد: «اگر شخصی در باب مبیعه یا رهنی گواهی دهد یا بنویسد و آن گواه وقتی دیگر دعوی بدان مشتری یا مروهون کند، نشنوند و ریش او تراشند و بر دراز گوش نشانده گرد شهر بگردانند.»^{۳۳}

9- مدیر:

وظیفه مدیر نیز تا حدود زیادی شبیه به گواه بود، وی شنیدن دعاوی و قبول شهادت حجج را برعهده می‌گرفت^{۳۴}، مقرری وی، مبلغی مشخص بود که خود از شاکیان أخذ می‌کرد، به هر حجتی که تمام گواهی می‌کرد نیم دینار، و اگر همان دعوی، مجدد تکرار می‌شد، به همان مقدار قناعت می‌کرد.^{۳۵}

10- مزکیان:

افرادی بودند که تزکیه شهود را بررسی می‌کردند و با معرفی آنان به قاضی، وی را از درجه اعتبار آنان مطلع می‌ساختند^{۳۶} در فرامین غازان، به قضات سفارش شده که در هنگام بررسی قضایا، نسبت به پذیرش سخنان مزکیان، بسیار با احتیاط برخورد کنند. «چون بیشتر خالها که در قضایا می‌افتد از تزکیه مزکیان واقع شود که بنفس خویش مزکی نمی‌باشند، [پس] احتیاط در آن قسم زیادت باید کرد.»^{۳۷}

11- شروطیان:

برای هماهنگی در رسیدگی به دعاوی و صادر کردن احکام یکسان در قضایای مشابه، جمعی از قضات و علما به اتفاق یکدیگر نمونه‌هایی از احکام و سوادهای گوناگون در زمینه حجج و سجلات را هماهنگ نوشته و در مجلدی جمع‌آوری می‌کردند از آن مجلد نسخه‌هایی به اطراف ممالک می‌فرستادند، تا قضات بعد از رسیدگی مسئله، مطابق قضیه مورد بررسی، حکم و سند آن را پیدا کرده و همان‌گونه حکم کنند. شروطیان مسئول رونویسی از این حجج و صکوک و وثایق بودند، و قاضی آن‌ها را الزام می‌کرد که در هر موردی «حرف به حرف از روی آن سند نوشته و از آن تجاوز نکنند.»^{۳۸}

12- محتسب:

محتسب منصبی دینی بود که از ابتدا در ساختار دولت‌های اسلامی انجام وظیفه می‌کرد. محتسبان توسط قاضی القضاات انتخاب می‌شدند.^{۳۹} کار اصلی شان، رسیدگی به دعاوی خاص و منکرات آشکار همچون کم‌فروشی، کم‌دادن حق کسی، تأخیر وام در صورت تمکن و امدار بود. ۴۰ حضور زمینداران کوچ‌نشین مغول در روند زندگی شهری تأثیرات منفی گذاشت و باعث بروز بی‌نظمی در بازارها شهرها شد. عدم نظارت بر بازارهای ولایات ناهماهنگی در مکیال و میزان و قیمت‌های مشخص و معینی در بازار و اردو بازارها را به دنبال داشت. هر کس به دلیل مصلحت و منفعت خود، وزنه‌هایی از سنگ و کلوخ و آهن می‌ساخت و در این حالت تنها رعایا و مردم عادی بودند که متضرر می‌شدند.

از دوره غازان ماموران دولتی برای سامان دادن به امور و مهمات بازار برگزیده شدند. که حکم تفویض احتساب آن‌ها از سوی دیوان صادر می‌گشت.^{۴۱} در این دوره وظایف محتسبان شامل موارد زیر می‌شد.

- نظارت دقیق بر کلیه اوزان و گز و پیمانه‌ی بازار تمام ممالک

- نظارت بر اجرای احکام دینی توسط بازاریان و نهی از اعمال نامشروع.

- نظارت بر قیمت‌ها و اوزان و مکیال و میزان

- تادیب و بازخواست کسانی که احکام اسلامی خرید و فروش را رعایت نکرده و نیز بازاریانی که قیمت‌ها را به دلخواه خود تعیین می‌کردند.

- ممانعت از کم فروشی اهل سوق و بازار^{۴۲}

- تشویق بازاریان مصلح.^{۴۳}

- سرکشی ماهانه و بازرسی ترازوها و وزنه های بازار^{۴۴}

برای نظارت بهتر افرادی با محتسبان همکاری می‌کردند:

- دوتن از اساتید صنعتگر برای ساخت اوزان و مکیال و گزهای یک شکل و یک وزن

- دو معتمد در هر ولایت

- یک امین از سوی قاضی^{۴۵}

- یک محتسب در ولایت برای سرکشی ماهانه بر ترازوها و وزنه های بازار.^{۴۶}

با تمام تلاشی که در این زمینه انجام گرفت اما در اواخر دوره ایلخانی همچنان نظارت جدی بر بازار وجود نداشت و قیمت‌ها روز بروز بیشتر می‌شد. نجوانی در اعتراض به بهای ذغال که بدلیل وجود واسطه‌ها و دلالان از دودینار تا 20 دینار بالا رفته بود می‌گوید: " دو دینار کجاو بیست دینار کجا!^{۴۷}

از مطالب نجوانی در دستور الکاتب پیداست که محتسبان در اواخر حکومت، به وظایف خود عمل نمی‌کنند و ناظرین بازار از اصناف مختلف مبالغی به عنوان رشوه دریافت و بازاری‌ها به پشتوانه حمایت محتسبان اجناس خود را با قیمت های گران به مشتریان عرضه می‌کردند.

یقیناً نحوه مقرری که برای محتسبین در نظر گرفته می‌شد در ایجاد این شرایط بی تاثیر نمی‌تواند باشد. برطبق حکم تفویض محتسبان بازاریان هر هفته و هر ماه می‌بایست وجهی را که از طرف دیوان مقرر شده بود به محتسب و معتمدان وی پرداخت نمایند.^{۴۸}

ب) محاکم اختصاصی

محاکمی بودند که به موارد خاص می‌پرداختند و با قشر مشخصی از اجتماع سروکار داشتند.

رسیدگی به دعاوی و تخلفات شاهزادگان و صاحب منصبان مغولی و غیرمغولی، و همچنین

رسیدگی به اختلافاتی که مدعیان سندی برای اثبات حقانیت خود نداشتند در محاکم خاص دیوان یارغو، دیوان مظالم انجام می‌گرفت.

دیوان یارغو:

قوانین و یاسای چنگیز، برای تمامی مغولان، محترم و لازم الاجرا و کلیه امراء لشکر، می‌بایست نسبت به این قوانین، آشنایی کامل داشته باشند، به همین جهت برای شنیدن این احکام، هر سال دو بار در قوریلتایی که به همین منظور در اردوی خان برپا می‌شد، حضور پیدا می‌کردند، تا شایستگی خود را برای امارت و حکومت نشان دهند.^{۴۹} بعد از قبول اسلام، توسط ایلخانان، اگر چه قوانین مغولی تحت تأثیر قوانین اسلام قرار گرفت اما محاکم یارغو، همچنان جایگاه و اعتبار خود را در کنار محاکم شرعی حفظ کردند.

وظیفه دیوان یارغو حفظ قوانین مغولی از طریق مکتوب کردن آنها و نظارت بر اجرای آن قوانین از طریق برپایی محاکم یارغو بود. این محاکم بر اساس یارغو‌نامه‌ها که تمامی مسائل و احکام قضایی، لشکری و اداری را شامل می‌شد عمل می‌کرد. محاکم یارغودر واقع دادگاه‌های نظامی مغول بود که به تخلفات مهم نظامی و کشوری بزرگان مغول و صاحب منصبان غیر مغولی اعم از وزرا و قضات^{۵۰} رسیدگی می‌کرد. تشکیلات دیوان یارغو اینچنین بود:

الف- یارغوچی بزرگ

رسیدگی به تخلفات شاهزادگان و صاحب منصبان بزرگ لشکری و کشوری در محاکم یارغوی بزرگ، که ریاست و بازپرسی آن را شخص خان برعهده داشت، انجام می‌گرفت.

اتهامات سیاسی و توطئه بر علیه ایلخان^{۵۱}، سرپیچی از مقررات، جرایم مالی بزرگان کشوری^{۵۲} فرار از میدان جنگ^{۵۳} از جمله جرایمی بود که شاه شخصاً به آن‌ها رسیدگی می‌کرد.

معمولاً محاکم یارغوی جنگی در حین لشکرکشی و یا بلافاصله بعد از بازگشت لشکریان به مرکز، در حضور ایلخان برپا می‌شد. اعضای این محاکم مقامات عالی رتبه لشکری و کشوری بودند. متهمان در حضور شاه و دیگر امراء، محاکمه و بعد از بررسی گفته‌های شهود و متهمان رای صادر و بلافاصله اجرا می‌شد.^{۵۴}

ب- امیر یار غو:

پس از سلطان، وظیفه رسیدگی به مسائل دشوار و مهم قضایی اردوی شاهی را بزرگ یارغوچیان برعهده داشت^{۵۵}. وی از میان امرا و اکابری که آگاهی کامل به یاسای چنگیز داشتند و از سوی ایلخان انتخاب می‌شد تا قضایا را با علم به احکام یاسا به قطع رساند. وی وظیفه داشت به همراه برخی از امرای منتخب از سوی ایلخان برای اثبات جرم متهمان به تفحص و تحقیق و بازپرسی از متهمان پرداخته و بعد از اثبات و یا رد جرم نتایج تحقیقات را به سلطان ابلاغ تا در مورد متهمان تصمیم‌گیری شود.^{۵۶} اگرچه صدور رأی نهایی به عهده خان بود، اما نظر امرای یارغو نیز در حکم صادره اعمال می‌شد.^{۵۷}

ج- امرای الوس:

علاوه بر تشکیل یارغوه‌های بزرگ در زمان جنگ، در الوس‌های چهارگانه^{۵۸} نیز محاکم برای رسیدگی به امور و جرایم، توسط امیر الوس برپا می‌شد. امرا مجاز به اجرای قوانین یاسا و مجازات مجرمان، بر مقتضای قانون و شریعت یاسا بودند.^{۵۹}

د- کاتبان دیوان یارغو:

رسیدگی به جرایم متهمان و بازپرسی آنان براساس یارغونامه‌هایی بود که در آن‌ها احکام مغولی ثبت شده بود. ثبت احکام و قوانین مغولی، برعهده کاتبان یارغو بود. که معمولاً هر طایفه از عرب، عجم، ترک و بخشیان، بیتکچی مخصوص داشتند که وظیفه‌اش، نوشتن احکام مغولی به زبان همان طایفه بود، تا به راحتی مضمون قوانین یارغویی فهمیده شود. احکام و قوانین قبل از بیاض شدن به صورت مسوداتی تهیه و بعد از تأیید آن‌ها، توسط امراء و وزراء، پاکنویس می‌شد.^{۶۰} علاوه بر کاتبانی که در دیوان یارغو به ثبت احکام قضایی یارغو می‌پرداختند. کاتبان دیوان‌های دیگر نیز وظیفه نوشتن احکام یارغویی مربوط به آن دیوان را بر عهده داشتند که این احکام پس از تحریر به تأیید وزیر آن دیوان می‌رسید.^{۶۱}

ه- سپهسالاری ممالک:

این افراد مسئول برقراری نظم و عدل در دیوان یارغو بودند. حضور سپهسالاران ممالک در دیوان سبب می‌شد، تا احکام و دستوراتی که از سوی قضات دیوان صادر می‌شود، منصفانه باشد. در

هنگامی که مردم به دیوان رجوع می‌کردند، سپهسالاران بر کلیه مراحل کار آن‌ها نظارت داشتند تا قوانین و احکام به درستی صادر و عدالت اجرا گردد. نجوانی در وظیفه این اسفہسالاران در دیوان یارغو می‌نویسد: «... چون رجوع قضایا با دیوان یارغو کنند او توسط کرده بر قانون معدلت و راستی بقطع رساند و نگذارد که برهیچ طرف زور و زیادتی رود. و از مدهنت و خدمت و رشوت محتزر و مجتنب باشد و مجرمان را برقدر گناه باز خواست کرده تشدید می‌کند که زیادت بر جریمه مجرم باشد ارتکاب نکند...». ۶۲

دیوان المطالعہ ۶۳

در کنار محاکم قضایی ولایات، قضاات دیوان المطالعہ مامور رسیدگی به دعاوی میان دو مغول، یا یک مغول و یک مسلمان و هم‌چنین دادرسی به ستمدیدگانی بودند که، هیچ‌گونه مدرکی برای اثبات حقانیت خود نداشتند. به همین دلیل صدور حکم براساس عدالت کاری مشکل بود. ۶۴ در حل این قضایا مبنای کار بر تفحص انجام می‌گرفت و بعد از ثبوت تعدی نسبت به مدعی، مجرم مجازات ۶۵ و احکام به نام مدعی مکتوب، مهمور و صادر می‌شد. ۶۶ محل رسیدگی به این دعاوی در پایتخت، دیوان مظالم و در شهرها معمولاً مسجد جامع بود. ۶۷ زمان برپایی محکمه یک یا دو روز در هر هفته بود. مطابق با برنامه مشخص قضاات به همراه وزراء، امرای الوس، حاکم، بتیکچیان، ائمه و علمای ولایات در دیوان مظالم دور یکدیگر جمع می‌شدند و به دعاوی مردم از مغول و تاجیک رسیدگی می‌کردند. ۶۸

نتیجہ گیری

رعایت سلسله مراتب مناصب و مشاغل، شرح وظایف و انتظارات، نامه‌ها و احکام تنفیذ قضاات و دیگر کارکنان بخش‌های اداری دیوان قضا در کتاب دستور الکاتب نجوانی، این اجازه را می‌دهد که بتوانیم تصویری نسبتاً شفاف از ساختار و تشکیلات دیوان دادگستری ایران در عصر مغول، که با داده‌های تاریخی موجود در منابع هم‌زمان مطابقت دارد، ترسیم نماییم.

با بررسی و مقایسه نامه‌های دیوانی دستور الکاتب می‌توان به این نتیجه رسید که؛

➤ دادگاه‌ها و محاکم در عین وحدت در اجرای قوانین شریعت اسلامی و عرفی اما به طور مستقل و مجزا از یکدیگر دردو بخش عمومی و اختصاصی به وظایف خود عمل می‌کردند.

- تمامی محاکم زیر نظر دیوان قضا اداره می‌شد.
- در هر دو محکمه سلطان حق دخالت داشت.
- تشکیلات اداری دیوان عمومی گسترده تر از محاکم اختصاصی بود به تبع آن مراجعان و متشاکیان دیوان، طیف وسیعتری از مردم را در بر میگرفت.
- در رسیدگی به دعاوی تمایزی میان امور شرعی و عرفی وجود نداشت، اما بیشترین دعاوی که در دیوان عمومی بررسی می‌شد در باره خرید و فروش املاک و اختلافات مربوط به زمین و ملک بود به همین دلیل مشاغل آن متنوعتر و کارمندان در مقایسه با دیوان های اختصاصی بیشتر بود. اما دیوان های اختصاصی شاکیان خصوصی داشت. دیوان یارغو تنها مختص به دعاوی بود که دو طرف یا یک طرف دعوی مغولی بود. و به تخلفات سیاسی و مالی پرداخته می‌شد.
- برای جرایم سنگین دیوانی همچون اختلاس و یا جرایم سیاسی مانند توطئه، شخص شاه شخصا ریاست دیوان را برعهده داشت و به جرایم متهمان رسیدگی می‌کرد.

یادداشت‌ها:

- 1- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن، تهران: نشر البرز، 1373، ج 2، ص 1021.
- 2- همان، صص 1410-1412.
- 3 - نخجوانی، محمد بن هندو شاه، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، به اهتمام ع ع عزیزاده، مسکو: انتشارات دانش شعبه خاور، 1976، ج 2، ص 188.
- 4 - ناموس خواری، محمد بن علی، تحفه جلالیه یا جلالیه در علم مکاتبه، نسخه خطی حکمت متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره 194 و نسخه خطی توپینگن به شماره 1191، برگه 69.
- 5 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 178.
- 6 - همان، ج 1، صص 209-210.
- 7 - همان، ج 2، صص 177-197.
- 8 - همان، صص 184-185.
- 9 - همان، ج 2، صص 196-195.
- 10 - وصاف الحضرة شیرازی، فضل الله بن عبدالله، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی، 1269، ج 2، ص 206.
- 11 - طباطبایی، محمد محیط، دادگستری در ایران، تهران: بی نا، 1347، ص 24.
- 12 - آقسرائی، کریم، مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، تصحیح عثمان توران، آنقوره: انجمن تاریخ ترک، 1943، ص 121.
- 13 - لمبتون، آن، مالک و زارع، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1339، ص 182.
- 14 - فضل الله، رشیدالدین، سوانح الافکار، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران، 1358، صص 38-39.
- 15 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1390.
- 16 - فضل الله، رشیدالدین، مکاتبات رشیدی، سعی و تصحیح محمد شفیع، لاهور: مکتوب، 1364، ش 11.
- 17 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1390؛ نخجوانی، همان، ج 1، ص 374.
- 18 - نخجوانی، همان، ج 2، صص 114-115.
- 19 - ناموس خواری، برگه 69.
- 20 - همان.
- 21 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 139.

- 22 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1405.
 23 - همان، ج 2، ص 1390.
 24 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 241.
 25 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1390.
 26 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 238.
 27 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1399.
 28 - ناموس خواری، برگه 69.
 29 - لمبتون، همان، ص 182.
 30 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1399.
 31 - همان، ص 1397.
 32 - ناموس خواری، برگه 69.
 33 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1398.
 34 - رجب زاده، هاشم، آیین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل الله، تهران: انتشارات توس، ص 139.
 35 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1399.
 36 - دهخدا، علی اکبر، فرهنگ فارسی، ج 13، ص 20758.
 37 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1403.
 38 - همان، ص 1404.
 39 - ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی، الحوادث الجامعه (رویدادهای قرن هفتم)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، 1381، ص 217.
 40 - ابن اخوه، معالم القربه فی احکام الحسبه، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1347، صص 2 و 11.
 41 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 222.
 42 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 224.
 43 - ناموس خواری، برگه 74.
 44 - فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح کریمی، ج 2، ص 1060.
 45 - همان، 1373، ج 2، ص 1464-1466.
 46 - همان، ج 2، ص 1060.
 47 - نخجوانی، همان، ج 1، قسمت 1، ص 314.
 48 - همان، ج 2، ص 226.
 49 - بناکتی، ابوسلیمان داود بن ابوالفضل محمد، روضه اولی الباب فی معرفته التواریخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، 2536، ص 372.

- 50 - فضل الله، خواجه رشیدالدین، تاریخ مبارک غازانی، محقق کارل یان، استفن اوستین هرتفورد، ج 1، ص 106 و 135.
- 51 - میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود، تاریخ روضه الصفا، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، 1380، ج 5، ص 3945؛ فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 83.
- 52 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 11؛ میرخواند، همان، ج 5، ص 3945؛ وصاف الحضرة شیرازی، همان، ج 4، ص 329؛ فضل الله، تاریخ مبارک غازانی، ص 106 و 135.
- 53 - میرخواند، همان، ج 5، ص 4250؛ فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 1315.
- 54 - وصاف الحضرة شیرازی، همان، ج 4، ص 201؛ فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 843 و 1315.
- 55 - فضل الله، همان، 1373، ج 1، ص 70.
- 56 - وصاف الحضرة شیرازی، همان، ج 4، ص 199.
- 57 - فضل الله، همان، 1373، ج 2، ص 836-835.
- 58 - ابن فضل الله عمری جغرافی‌نویس و مورخ برجسته عصر مملوکان مصر بر آن است که در عصر ایلخانیان امرای الوس 4 تن بودند و بکلاری بک (بیگلر بیگی)، یعنی امیرالامرا مهتر و سرور همه بود. وی آن‌گاه قتل (قتلغ) شاه را بیگلربیگی عند غازان و اولجایتو و امیر چوپان را بیگلر بیگی اولجایتو و ابوسعید می‌شناساند. ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، مسالک البصار فی ممالک الاعصار، ابوظبی: مجمع الثقافی، ج 3، ص 207-206.
- 59 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 11.
- 60 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 41-43.
- 61 - همان، ص 80، 103 و 111.
- 62 - همان، ص 155-157.
- 63 - این دیوان در اواخر دوره ایلخانی و اوایل جلایریان با نام دیوان مظالم همچنان به کار خود را ادامه می‌دهد.
- 64 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 326.
- 65 - همان، ج 2، ص 325 و ج 1، قسمت 2، ص 478.
- 66 - فضل الله، 1373، ج 2، ص 1006؛ فضل الله، تاریخ مبارک غازانی، ص 219.
- 67 - همان.
- 68 - نخجوانی، همان، ج 2، ص 84؛ هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه هرات، به تصحیح پرفسور زبیرالصدیقی، بی‌جا: خیام، 1362، ص 782.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی